استقلال خپلواکی

فریده نوری

شنبه ۲۱ نوامبر ۲۰۲۰

دخترم، مرجان من، ای تحفهٔ فصل خزان

یاد و بود از روز میلاد مرجان

عزیزم! دخترم روزت مبارک — *گُلم! تاج سرم روزت مبارک*

برایت شعر نابی هدیه دارم — *غزل های ترم! روزت مبارک*

از همان روزی که پای تو به این دنیا رسید — غصه هایم یک به یک از قلب و جانم پر کشید

روز میلاد تو دنیا یک صدا خندیده بود — آسمان در مقدمت باران گُل باریده بود

salamwatanam@gmail.com

*****

رفت آن که در جهان هنرِ جز خدا نبود

باز هم یاد و بود از روزی بیست و یکم نوامبر می کنم که مصادف به روز تولد یگانه من است، امروز اگر مرجان من این دنیا را وداع نمی نمود، چهل و چهار ساله می شد.

مرجانم، دخترم با آمدن تو به دنیا احساس نمودم که هدیهٔ گرانبهای از خداوند به امانت گرفته ام و برای مواظبت تو با تمام وجودم مسئولیت احساس کردم ، زیرا وجود تو هدیهٔ گرانبهای بود که خداوند مرا لایق آن دانست، پس باید همیشه و با تمام قدرتم از تو مراقبت می کردم.

اما افسوس و هزاران هزار افسوس که نتوانستم این مسئولیت خود را به خوبی اداء نمایم، و در این آزمون موفق نشدم. خداوند ترا دوباره از نزدم گرفت، و من تا زنده هستم در آتش دوری تو می سوزم، و چارهٔ جز این ندارم.

بسیار در دل آمد از اندیشه ها و رفت

نقشی که آن نمی رود از دل نشان توست

مرا داغ تو بر جان یادگار است:

دختر مهربان من، در این مدتی که خداوند ترا از من دور کرد، من ماندم و خاطرات زندگی ما، زندگی یی که با وجود تمام ناملایمات آن با موجودیت تو یگانهٔ مادر، بسیار غنی و پُر از سرمایهٔ های معنوی بود.

حالا من مانده ام و دو چشمم که به یاد روی زیبا و نیت با صفای تو اشکش خشکی ندارد و لحظهٔ از فکر و ذکرم جدایی نداری. بدان دخترم که تا آخرین رمق حیات خواهم کوشید تا آرزو های ترا برآورده سازم.

مرجانم، بعد از رفتن تو و در اثر تقاضا، حمایت و تشویق دوستان یک تعداد از آثار و یادداشت هایت را ترجمه کرده و از آن کتابِ طبع گردید که "افغانستان در تلاطم تاریخ" عنوان دارد. خواستم با نشر این کتاب از یک طرف، تحفهٔ سالگره ات و ارج گذاشتن به یاد و بود و خاطرات فراموش ناشدنی ات باشد و از طرف دیگر صدای علاقه و محبتی را که برای وطن و طندارانت داشتی، به گوش شان برسانم.

سوزی کـه در آسـمان نگـنجد دارم

وان نـالـه کـه در دهان نگنجد دارم

گفتی ز جهان چه غصه داری آخر

آن غصه که در جهان نـگنجد دارم

(خاقانی)

*****

آرزو کردم خدا را گوهری

برسرم او ریخت یک دنیا گوهر

دختری مانند گُل زیبا و پاک

او گُل کاشانهٔ من گشته بود

لطف حق شد شامل احوال من

خنده بر لب داشت او و نور به چشم

بودم من خوشبخت که داشتم دختری

سالم و زیبا نگارین اختری

داد من را او ز رحمت دختری

از همه نا راستی ها او بری

می نمود با مهتاب او سروری

باز کرد یک به یک به من دری

با نگاهایش می کرد افسونگری

دختر زیبا رخ و تاج سری

*****

salamwatanam@gmail.com

امید دارم هر چه بگویم بشنود

حرف دلـم بـا شعر زیبای دری

دخـترم زیـبا گُلم ای عشق مـن

در نـگاهـم از همه عـالم سری

*****

نگفته ام و ندانی که چیست در دل من

کفایت است

بدانی که بی تو آشوب است

salamwatanam@gmail.com

تو گُل باغ همه خاطره هایم هستی

ثمر عمر منی

که به اندازه ی چهل سال خدا

با تو از زندگی و عشق

سخنها گفتم

با تو از سر حروف

از "الف"

تا "ی " تا راز اقاقیها

با تو از زندگی، از چشمه ی نور

از حدیث گل و ریحان گفتم

تو نهالی بودی

که تو را

با کلامی از علم

با نوایی از عشق، آبیاری کردم

salamwatanam@gmail.com

نه زندگی و نه این آب و دانه می ماند
فقط ز نیک و بد ما نشانه می ماند
بنـای زنـدگی خـویشتن بجـا بـگذار
پــرنـده میـرود و آشیانـه مـی مـاند

salamwatanam@gmail.com